



۲۰۱۷/۰۲/۲۷



م. اسحاق نگارگر

در باره جلد چهارم ازدهای خودی

این یادداشتی است که من در بیست و پنجم فبروری ۲۰۱۴ در باره جلد چهارم ازدهای خودی (اثر ماندگار پوهاند بهاء الدین مجروح. ولی احمد نوری) که در پشاور چاپ شده بود نوشته ام. چون برخی از دوستان می خواهند همه یادداشت های مرا در باره این اثر به صورت کتابی با خود داشته باشند به همین دلیل آن را بار بار در صفحه خود می گذارم. ۲۵ فبروری ۲۰۱۷ نگارگر



*** **

دفتر چهارم ازدهای خودی "سرمنزل آزادی" نام دارد و استاد "بهاء الدین مجروح" هنگامی که تازه به پاکستان می رسد هنوز تنظیم ها بسیار قوت نگرفته اند و نوعی جنبش خود جوش آزادی طلبی و پیکار بر ضد اشغالگران شوروی و رژیم دست نشاندۀ آن در میان جوانان شور و ولوله افکنده است و بسیاری از جوانان بدون تجربه کافی نظامی رهسپار جبهه می شوند و استاد مجروح این مرحله را "شهرستان بامدادان خودی می خواند.

او در دفتر سوم گفته بود:

".... و رهگذر نیمه شب، سرانجام از ویرانه "شهر خموشان" بیرون رفت و نیمه شبی، راه بیابان را در پیش گرفت. شب همه شب راه بیمود و سحرگاهان به سرزمین سبز و آباد و خندان آزادی رسید. وقتی باشنده ای از باشندگان آن دیار را دید، از او پرسید:

"ای دوست بگو، این مقام را نام چیست و آن مرد آزاده، به نرمی و جبین گشاده در پاسخ گفت:

"ای رهنورد! این جا را نام "شهرستان بامدادان خودی" است. از شنیدن این سخن لبخندی چهره رهگذر را روشن ساخت؛ زیرا دریافت که نخستین بار پیش از رسیدن ازدها به منزل رسیده است و رهگذر نیمه شب، در آن سرزمین سرسبز و خندان زنده دلان جستان و خیزان به هر سو به گشت و گذار پرداخت. می خندید و می رقصید و مردم با وی می خندیدند و می رقصیدند. قصه ها می گفت و داستان ها می سرود و مردم به گوش دل ها می شنیدند و کسی نمی گفت که او مجنون است".

اما این وضع دیر نمی باید و استاد ملتفت می شود که براین جامعه دیکتاتوری چون ضیاء الحق بر مسند قدرت تکیه زده است و مردم به ریا و دروغ سخت خو گرفته اند و آن میزبان ازدها پرست ناگزیر در میان مهمانان خویش کیش ازدها پرستی را رواج می دهد. آری استاد زود می بیند که "...از میان شهریان مرد خشن و تنومندی نیز به گفتار

آمد. جوانان بسیاری دور او حلقه می زدند و به سخنان او گوش فرا می دادند و آن مرد تنومند، به آواز درشت و زشت به آنها چنین می گفت:

" ای جوانان دلیر! بدانید که شهرستان ما زیباترین و بزرگترین شهر جهان است (در این جا منظور از شهرستان همان *ایندیولوژی یا شیوه دید است. نگارگر*) و اما میهن ما گرچه در معنی بزرگ است ولی در واقعیت کوچک است و آن معنای بزرگ در این قالب کوچک نمی گنجد و نیز بدانید که در دور و پیش سرزمین زیبای ما مردمانی ساکن استند که هنوز از حالت وحشت و بربریت بیرون نیامده اند و اکنون آماده می گردند تا بر بلاد سرسبز و آباد ما دست یابند، ثروت های ما را به تاراج برند، مردان ما را به قتل برسانند و زنان و کودکان ما را به اسارت در آورند. " *در همین مرحله بود که برخی از گرفتاران پنجه اوهام خواب می دیدند که بیرق عدالت عمر(رض) را در قلب مسکو و واشنگتن به اهتزاز می آورند. دیگر سخن از آزادی کشور از چنگال شوروی به شعار انقلاب جهانی اسلام بدل شده بود. (نگارگر)* خلاصه که فرمانروا آغاز عصر جدیدی را اعلام و نام "شهرستان بامدادان خودی" به "شهرستان شامگاهان بی خودی" بدل می شود. شهر پهناور با باشندگان آن در گرداب ظلمانی شب بی نامی اندک اندک فرو می رود و به کلی نابود می گردد.

رهگذر نیمه شب میدان شهر را ترک می گوید و به کنج ویرانه خود پناه می برد".
و ما هم برای امروز رهگذر نیمه شب را در کنج ویرانه اش رها می کنیم و در فرصتی مناسب باز به سراغش می رویم و بقیه ماجرا را دنبال می کنیم و می بینیم که جوانان سرشار از دلاوری و شهامت به تدریج و گام به گام به ازدها پرستان بسیار مخلص استحاله می کنند و شام تاریک ازدها پرستی را برخود و دیار خود مسلط می سازند. تا آن فرصت خداوند یکتا نگاهدار تان. نگارگر